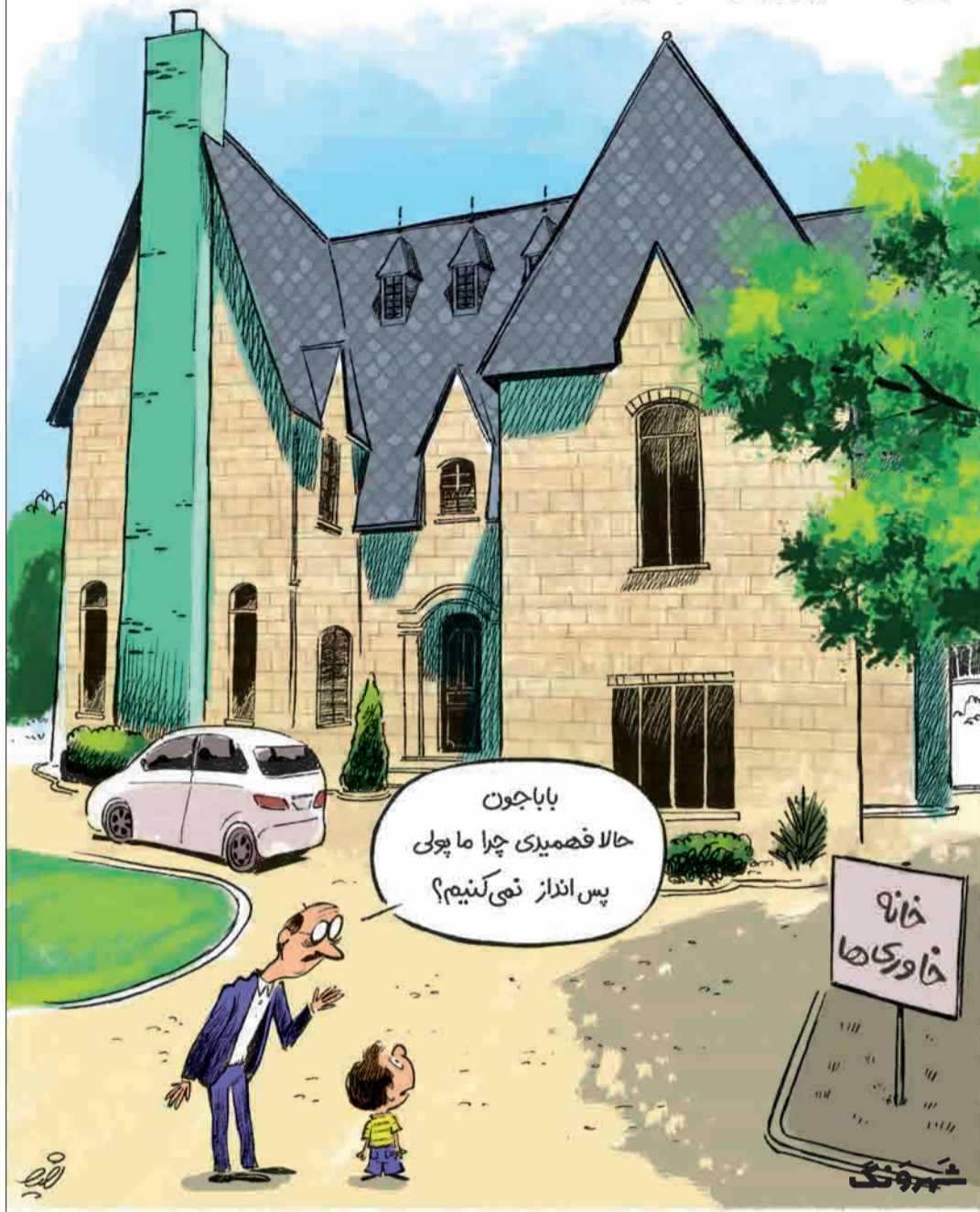


تماشاخانه

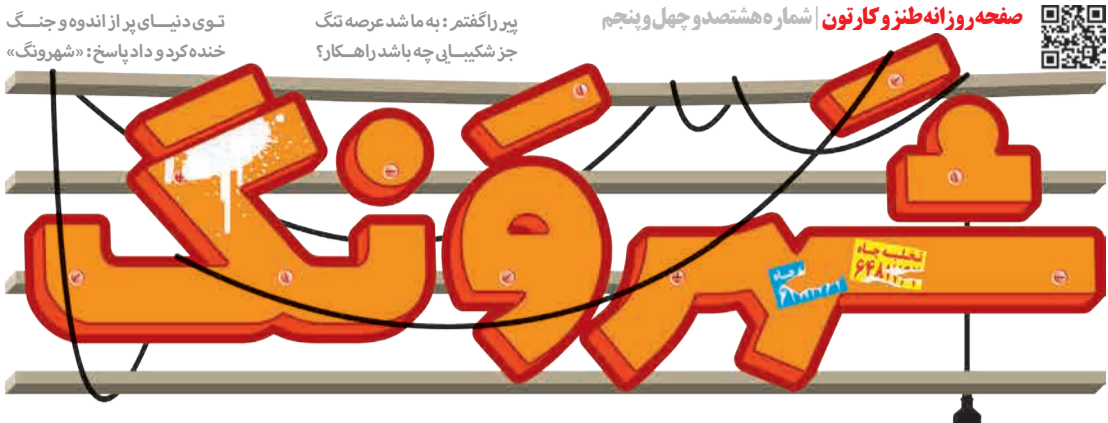
ناعیم تدین | کارتون‌نویس | naeemator@gmail.com



ایرانی‌ها دیگر پول پس انداز نمی‌کنند

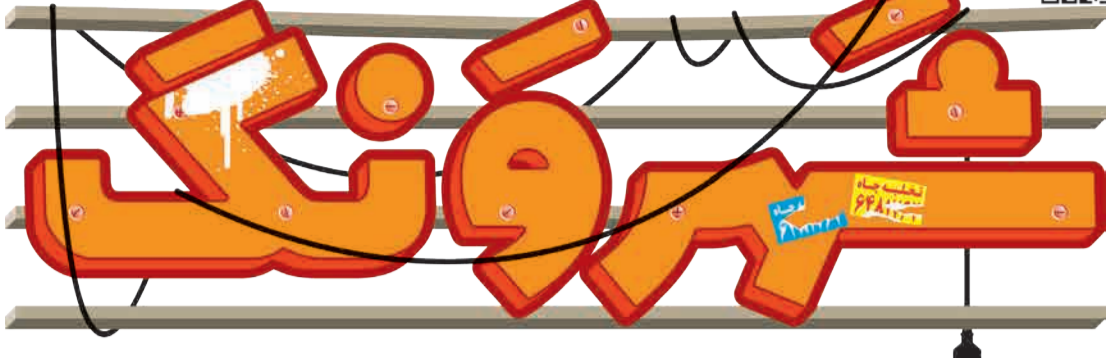


باباجون
حالا قضمیری چرا ما پولی
پس انداز نمی‌کنیم؟



پیراگتفر: به ما شد عرصه تنگ
جز شکیبایی چه باشد راهکار؟

شماره هشتصد و چهل و پنجم



صد او سیما: برای شما دوغ واسه من آب حیاته!

یک شرکت تولید دوغ و دلستر
این روزها تبلیغات در صداوسیما را قرق خودش کرده است

مردم: نمی‌شه قول بدیم بخیریم، به جاش پول تبلیغاتش رو بدید خودمون؟!
شرکت: البته وسط تبلیغاتم می‌تونید به بیست و سی و به گاندو پخش کنید!
یک راننده تاکسی: می‌خوان به وسیله دوغ، سست تون کنند!
یک شرکت دلستر سازی در آلمان: دلستر اگه دلستر باشه، این همه تبلیغات نمی‌خواد!
یک گاو: دو دقیقه تبلیغ نکنید من به نفس بگیرم!
#آب_دوغ_خیاری #شهرنگ

افزایش ۲۵ درصدی قیمت نان، در انتظار تایید یک مسئول: گفتیم دلار داره میاد پایین، به چیزی رو جاش بکشیم بالا!

نان: دیگه کم کم وقتشه با هم خدا حافظی کنیم!
رئیس اتحادیه: نان را به جایگاه حقیقی اش می‌رسانیم!
مردم: مرسه که هیچ وقت نمی‌ذار بد شرابط برامون بکنواخت بشه!
تبلیغات یک کاندیدای مجلس: رأی بیارم، بربری و سنگک و فردوسی پور رو در دسترس عموم مردم قرار می‌دهم!
#بعدش_دیگه_چی_بخوریم #شهرنگ

کوچه اول

کچل کردن یا نکردن، مسأله این است | **امیر مسعود فلاح** | دیگر سربازان مجبور به کچل کردن نیستند، یعنی مهمترین نماد سربازی از بین رفت. شما هر وقت و در هر سنی و با هر لباسی و هر جا که کچل باشید، بعد از این که از تان بپرسند «رئیه؟» و جواب بدهید «نه خودم زدم» سوال بعدی اینست که «شخوری؟» یعنی سرباز بودن تان به طور پیش فرض لحاظ شده و بحث سر مدت زمان آن است. البته این طرح، آنچنان هم فراگیر نیست، ای سربازانی که کچل نکرده‌اند، کچل شده‌اند و ای سربازان دیگری که کچلی را به عنوان یک سبک زندگی بسیار جذاب و یک شغل بسیار هیجان انگیز انتخاب کرده‌اند و بعضی هنرمندان بین المللی که معرف حضور همگانند، الگو گرفته‌اند. پس این طرح نمی‌تواند برای همه سربازان نیروزا و نشاط‌آور باشد و باید به گزینش‌های بهتر و فراگیرتری فکر کرد. گزینش‌هایی از قبیل آزاد شدن موی بلند و بلند کردن چپ‌زیب‌سازی محیط خدمت، حمل موبایل و تبلت و هارد دیسک و لپ‌تاپ برای آموزش درس‌های مهم زندگی از قبیل آداب همسرداری و...

شهر فرنگ



شهرنگ

بشت شمشادا

ما ۸۰ درصدی‌ها | شهاب پاک‌نگر | اخیراً یکی از مقامات کشوری گفته که ۸۰ درصد فضای مجازی را محتوای مستهجن تشکیل داده است. به هر حال مدیران همین جوری الکی و روی هوا یک آماری را ارایه نمی‌کنند و قطعاً سال‌ها پژوهش، مطالعه میدانی و بررسی پشت این قضیه است. حالا که مسئولین عزیز زحمت کشیدند و دیدند در فضای مجازی چه خبر است، ما هم بر اساس تجارب و مشاهداتی که خودمان داشتیم، رفتیم ببینیم ۸۰ درصد چه چیزهایی چه چیزهای دیگری هستند، که در ادامه به برخی از آنها اشاره می‌کنیم.

الف) ۸۰ درصد مصاحبه‌های مدیران ما را انتقاد از وضع کشور تشکیل داده، ۲۰ درصد باقیمانده را هم وعده برای حل مشکلات، ما هم از همین

تقاطع غیر همسطح

ما کسی را قضاوت نمی‌کنیم

زدن شان، وضع مالی شان و روابطشان را گوش می‌کردند. خیلی‌ها به او حسودی‌شان می‌شد، چون او همیشه مخاطب داشت. حرف‌هایش شنیده می‌شد و مورد توجه قرار می‌گرفت. حرف‌هایش در رابطه با نیاز انسان به تعامل، بی‌راه نبوده و حتماً اشکال از آنهاست که دورشان خلوت است.

ما هر چه تلاش کردیم نتوانستیم کاری کنیم که کسی به حرف‌هایش گوش ندهد. هر چه گفتیم او نظریه‌ها را از کانال‌های درمی‌آورد و نصف بیشترش را از کانال‌های قلبی بزرگان در تلگرام می‌خواند، کسی گوشش بدهکار نبود. هیچ وقت نفهمیدیم چطور از همین آدمی خوش‌شان می‌آمد، آدمی که همه چیز را قضاوت می‌کرد، در مورد همه چیز نظرات بی‌ربط می‌داد، بی‌سیاست بود، در هیچ موردی سلیقه نداشت و کفش‌هایش هم همه ارزان و تقلبی بود. این رفتارها خیلی به آدم آسیب می‌زند. این نظر من نیست، خیلی از محققان بر همین باورند، حتی دانشمندان ژاپنی هم این نظریه را تایید می‌کنند.

قوه تشخیص را قبول می‌کردیم، اما می‌گفتیم شاید لازم نباشد کل همکارانش بفهمند که به نظر او، کفش رئیس علاوه بر این که پشت پایش را می‌زند، خیلی هم ارزان خریداری شده. یا شاید بهم خوردن نامزدی همکارش به نداشتن سیاست در برخورد با خانواده همسر، آن قدرها هم در زندگی اجتماعی انسان‌ها تأثیرگذار نباشد. هر چه گفتیم بک‌گراند صفحه چت منشی شرکت حتماً سلیقه خودش بوده، گوشش بدهکار نبود و تاکید داشت که او با این سلیقه‌اش حال آدم را بهم می‌زند و باعث می‌شود نوشته‌ها درست خوانده نشود. او زرتک‌تر از این حرف‌ها بود. جواب تمام این انتقادهای ما هم با استناد به یک تئوری دیگر در مورد نیاز انسان به تعامل، کسب اطلاعات و آزادی بیان می‌داد.

کم‌کم دوروبرش شلوغ شد، همه هر روز مشتاق بودند که بدانند آن روز نظرش در مورد اتفاقات و آدم‌ها چیست یا محققان به تازگی چه چیزهای جدیدی کشف کرده‌اند که قرار است در زندگی به کارمان بیاید. همه دورش جمع می‌شدند و تحلیل‌هایش درباره رفتار آدم‌ها، لباس پوشیدن‌شان، حرف

شهرنگ

شگردی

دفر چه دوغ در مانی!
شهرام شهیدی
طنز نویس

عموحسام یک کیف سامسونت مشکی گرفته بود دستش و دسته آن را زنجیر کرده بود به مچش. یک کلاه شاپو هم سرش و عینک دودی هم روی چشمش بود. خانم باجی گفت: «وهو اوهو. کجا با این شمایل؟ برکتیم به دوران مافیای پدر خوانده‌بازی؟» روح آقاجان گفت: «شما در این یک فقره دخالت نکن، بگذار کارش را بکند. می‌خواهد برود بیمارستان. باید پول نقد ببرد. باید مردم بترسند از او که کیفش را زنند.» خانم باجی پرسید: «پول نقد چرا؟ الان دیگه همه دستگاه پوز دارند از این کار بخوان. کارت بکش و خلاص.» مادموال ناتو گفت: «شما در جریان نیستی. برخی از دکترها برای این که مالیات ندهند دستمزدشان را نقدی می‌گیرند.» خانم باجی گفت: «عجب! خب شما که بیمه هستی. یک عمر دور از جان عین چه و چه کار کردی و حق بیمه دادی برای همین روزها.» عموحسام گفت: «خانم باجی جان! سهمی که بیمه می‌پردازد خیلی نیست. چطور عرض کنم؟» روح آقاجان گفت: «بگذار من مثالی بزنم. شما یادت هست در عنفوان جوانی یک بار با هم رفته بودیم آن رستوران خوبه تو بازار؟ اسمش را یادم هست، اما چون روزنامه از آن رستوران پول تبلیغ نگرفته، اسمش را نمی‌برم که اسپانسر بی‌حیر و موافق نباشیم.» خانم باجی گفت: «خاطرات رستوران بردند هم مال حداقل سی سال پیش است. از بس دست و دلباز تشریف داشتی خب... حالا زودتر بگو.» روح آقاجان ادامه داد: «یادتان هست چند پرس غذا سفارش دادیم؟ همیشه هم بود.» خانم باجی گفت: «این را بگو. صغری کبری کردی که یاد من بندازی در عهد شباب خواهر نازنین مرا هم برده‌ای رستوران. چقدر خسیسی تو.» روح آقاجان ادامه داد: «چهار پرس غذا بود و ماست و سالاد و دسر و بستنی و چای و تشری و زیتون پرورده و دوغ. البته دوغ فقط یکی بود که من نوش جان کردم. خیلی چسبید موقع حساب کتاب گارسون گفت دوغ را میهمان میز بغلی بودید و ما پول بقیه چیزها را دادیم. حساب کتاب بیمه هم این جور است. یعنی پول دوغ را می‌دهد و باقی خرج دوا درمان و عمل و فلان و بهمان را عین پول میز باید از جیب مبارک بدی. تا نوشابه میهمان بیمه هستی.» خانم باجی گفت: «اینها را لااقل امروز به زبان نیاور. ناسلامتی روز بیمه است. اما یک چیز را بر من روشن کن. ببینم آن میز بغلی که پول دوغ شما را حساب کرد که بود؟ تا جایی که یادم هست دور همه میزهای اطراف ما خانم‌ها نشستند.» روح آقاجان هواکش را زد و از طریق آن خارج شد. خانم باجی گفت: «تابه نفعش نیست از گروه لغت میبده. تو چرا هنوز این جا ایستادی؟ برو به کارت برس. راستی خب حالا که بیمه این‌طور است چرا دفتر چه بیمه‌ات را همراهی می‌بری؟» عموحسام گفت: «می‌خوام دست خالی نرفته باشم. زشت نیست آدم میره جایی چیزی دستش نباشه؟» مادموال ناتو گفت: «خب شما که می‌خواهی دست خالی نری، این اشغال‌ها را ببر. بو گرفت شیز خانها!» عموحسام گفت: «کاش زندگی ما هم دکمه لغت داشت.»